درس یکصد و هفتاد و پنجم

امکان بالقیاس الی الغیر

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

اجمالی از اتجاه و تقسیمات مواد ثلاث

بحث راجع به وجود و تحقق امکان بالقیاس الی الغیر بود و تتمه‌ای داشت که مجلس قبل فرصت نشد عرض کنم. عرض شد که امکان بالقیاس الی الغیر به این معنی است که یک ماهیتی در حدّ ذات به‌لحاظ وجود، یعنی به‌لحاظ وجودش در خارج، این ماهیت به یکی از مواد و جهات ثلاث متّجه می‌شود: یا اینکه آن ماهیت به‌لحاظ وجود خارجی، وجود برای او ضرورت دارد، این می‌شود واجب بالذات و مبدأ اول، یا اینکه به‌لحاظ آن وجود خارجی، عدم او برایش ضرورت دارد این می‌شود امتناع بالذات و می‌شود امتناع آن ماهیت، یا اینکه به‌لحاظ آن وجود خارجی متساوی الطرفین است، این می شود امکان بالذات و امکان ذاتی.

نکته‌ای که در اینجا به‌نظر می‌رسد این است که در تقسیمی که آقایان کرده‌اند و بر همان اساس هم مرحوم آخوند مشی فرموده، تقسیماتی سوای این مسئلهٔ امکان ذاتی است، یعنی صرف نظر از توجه مواد ثلاث یا جهات ثلاث به نفس ماهیت، تقسیمات دیگری هم شده و آن تقسیمات به‌لحاظ انتساب این ماهیت با اشیاء دیگر است؛ یعنی در مقایسهٔ با اشیاء دیگر نه در مقایسهٔ با حمل وجود بر ذات خود. در مقایسهٔ با اشیا دیگر، ممکن است ما این ماهیت را تقسیم کنیم: یا اینکه وجود دیگر علت برای وجود او است این می‌شود واجب بالغیر، یا اینکه وجود ماهیت دیگر موجب امتناع اوست یا عدم شیء دیگر موجب عدم اوست این می‌شود امتناع بالغیر، یا اینکه وجود ماهیت دیگر موجب امکان برای اوست این می‌شود امکان بالغیر. البته چون این [امکان بالغیر] مستحیل است در دایرهٔ تقسیم آورده نمی‌شود. امکان بالغیر معنی ندارد، چون این ذات، یا فی‌حدنفسه از نقطه نظر انتساب به وجود، ایجاب وجود می‌کند یا نمی‌کند یا تساوی الطرفین است، دیگر از ناحیهٔ غیر معنی ندارد که امکان به او افاضه بشود، یعنی امکانش را از غیر به‌دست بیاورد، این معنی ندارد. در وقتی که خود شیء امکان دارد، به‌دست آوردن امکان مجدد مستحیل است.

یا این [تقسیم] است و یا اینکه ما تقسیم دیگری را در ارتباط با شیء دیگر و در مقایسهٔ با وجود دیگر این مسئله را مد نظر قرار می‌دهیم. یعنی بحث علیت یک وجودی برای این یا معلولیت این برای یک وجود

دیگر مطرح نیست، فقط بحث یک وجود خارجی است با این وجود و ارتباط بین این دو، مثل اینکه این فرش در قیاس با آن فرش دیگر، این کتاب در قیاس با آن لیوان، زید در قیاس با عمرو، مسئلهٔ ارتباط بین دو ضد و مسئلهٔ تضاد یا متناقضین و امثال‌ذالک که مسئلهٔ علیتی در اینجا مطرح نیست بلکه در اینجا فقط همان ارتباط بین دو شیء مد نظر است. در اینجا باز به سه نحوه می‌توان یک ماهیت را در نظر گرفت: یا ماهیت در ارتباط با یک وجود دیگر واجب است، یعنی چون وجود دیگری وجود دارد و چون موجود دیگری هست این هم باید در قیاس با او باشد، مثل اینکه فردا هر دو معلول برای یک علت ثالثه باشند، یا اینکه علت را در نظر می‌گیریم و از ارتباط این معلول با علت، این وجوب بالقیاس الی الغیر را از این نقطه نظر هم می‌توانیم مد نظر قرار بدهیم. یا اینکه این ماهیت ما در ارتباط با وجود دیگر مستحیل است، مثل اینکه می‌گوییم: اجتماع ضدین در نقطهٔ واحد و در زمان واحد نمی‌شود، یا مثلاً اگر در این مرحله، در این شیء سیاهی حاکم است معنی ندارد که در زمان واحد و در نقطهٔ واحد سفیدی باشد. پس سفیدی در ارتباط با سیاهی در جای واحد امتناع بالقیاس الی الغیر پیدا می‌کند، یا اینکه همان‌طوری که می‌فرمایند، مسئله، مسئلهٔ امکان بالقیاس الی الغیر است، در امکان بالقیاس الی الغیر این است که یک وجودی در ارتباط با وجود دیگر استواء طرفین دارد، اگر این فرش را در ارتباط با این فرش شما در نظر بگیرید، این فرش باشد یا نباشد ارتباطی با او ندارد، وجود و عدم آن فرش هم ارتباطی با این ندارد، کارخانه است ممکن است دوتا فرش از آن بیرون بیاید و ممکن است یک فرش بیرون بیاید، هیچ تلازمی بین این فرش و فرش دیگر از نقطه نظر وجود و از نقطه نظر عدم معنی ندارد، لذا در ارتباط بین این دو موجود عرض می‌شود که جهت قضیه همان جهت امکان است. امکان وجود این در قیاس با وجود دیگری و امکان وجود این در قیاس با وجود دیگری، طرفین نسبت به هم امکان دارند، این را امکان بالقیاس الی الغیر می‌گویند.

مطلبی که آن روز عرض شد این بود که این مسئله‌ای که مرحوم آخوند می‌فرمایند از نقطه نظر یک دقت ظاهری و بدوی درست است، یعنی ما وجودات خارجی اشیاء را صرف نظر از انتساب به علت العلل و صرف نظر از سلسلهٔ علیت و معلولیت اگر بخواهیم نگاه بکنیم، این مطلب صحیح است و همان‌طور که دیگران فرمودند جای اشکالی نسبت به این قضیه نیست. ولی صحبت در این است که همان‌طوری که خود ایشان در بحث‌های گذشته مطلب را یک‌قدری عمیق‌تر مطرح می‌کردند و می‌فرمودند به اینکه این مسئله در ارتباط با آنچه قوم مشی می‌کنند وجود دارد ولکن با یک دقت عقلی و طبق یک برهان عرشی، مسئله همه در جنبهٔ ... . اگر یادتان باشد در مسئلهٔ وجود رابط و رابطی بود که ایشان می‌فرمودند: مسئله این است که همهٔ اشیاء اصلاً دارای وجود رابطی هستند نه رابط، یعنی رابطی نیست تا اینکه یک علقه‌ای وجود داشته باشد بلکه وجود رابطی است و همه اعدام هستند و لیس فی الدار غیره دیّار، و همه ظهورات یک مظهر حقیقی هستند و ظهور هم

همان مظهر است. بنابراین شیئی در خارج وجود بالاستقلال ندارد تا وجود رابط را ما در او به‌لحاظ انتسابش با آن علت بالاتر بخواهیم پیدا بکنیم، بلکه همان شیء در خارج، نفس ربط و نفس تعلق است. این مطلب، مطلب صحیحی است و مطلب درستی است.

خروج امکان بالقیاس الی الغیر از تقسیم

حالا ما عرضمان با کمال جسارت به مرحوم آخوند این است: شما که یک‌هم‌چنین مطلب و یک‌هم‌چنین اتجاه دو وجود در ارتباط و در قیاس به هم این مسئله را هم مدنظر قرار بدهید که چطور ممکن است که ما تمام دایرهٔ وجود را محکوم قانون علیت و معلولیت بدانیم و آنگاه امکان بالقیاس الی الغیر هم داشته باشیم؟! به جهت اینکه در امکان بالقیاس الی الغیر آنچه مدنظر است این است که ما یک ماهیت را نه به‌لحاظ یک ماهیت دیگر بلکه به‌لحاظ وجود خارجی او لحاظ می‌کنیم. اگر شما یک ماهیت را، یعنی خود یک ماهیت را به‌لحاظ نفس ماهیت دیگر مدنظر قرار می‌دادید این مطلب اشکال نداشت و اشکالش لغویت بود، به‌لحاظ اینکه مواد ثلاث به‌لحاظ وجود بر ماهیات حمل می‌شوند نه به‌لحاظ نفس ذاتیات. به‌لحاظ نفس ذاتیات، این مواد ثلاث بر این وجود حمل نمی‌شوند الا اینکه ما بخواهیم ذاتیات یک ماهیت را بر یک ماهیتی حمل کنیم؛ اربعه را بر زوج حمل کنیم، زوجیت را بر اربعه حمل کنیم، کاری نداریم به اینکه اربعه وجود خارجی دارد یا ندارد. در حمل ذاتیات یک ماهیت بر یک ماهیت دیگر اشکال ندارد، وجود مد نظر نیست.

حالا اشکال مهمی که در همین بحث اگر برسیم می‌آید که در بحث تقدم سلب بر قضیه است یا اینکه تأخر سلب از موضوع است، که بحث معدوله و غیرمعدوله پیش می‌آید و در اینجا هم باز مسائلی هست. آنچه در اینجا مطرح است این است که فقط در جایی که ذاتیات یک ماهیت را شما بخواهید بر موضوع و بر آن ماهیت حمل بکنید، مسئلهٔ ضرورت هست، والا در غیر آن صورت همیشه به‌لحاظ وجود ماهیت است که یا امتناع بر این ماهیت حمل می‌شود، [مثل اینکه] آیا شریک الباری فی‌حدنفسه ممتنع است یا نه؟ نه‌خیر، ممتنع نیست، ولی وقتی که می‌خواهد به‌لحاظ وجود خارجی بیاید می‌شود ممتنع. شما هزارتا شریک الباری در ذهن بیاورید، آن‌قدر ما شریک الباری در ذهنمان آوردیم، هیچ ممتنع نیست بلکه ضرورت هم دارد و این از مرحلهٔ امکان هم گذشته است!!

ای هواهای تو هوا انگیز *** وی خدایان تو خدای آزار[1]

کار از شریک الباری و این حرف‌ها گذشته است! مسئله در ما ضرورت دارد. نکته این است که ماهیات

[1] . دیوان سنائی، قصیده ۷۵.

فی‌حدنفسه ممتنع نیستند، همین‌که ماهیات لباس خارج و وجود خارج می‌خواهند بگیرند، یا می‌شوند ممتنع، یا می‌شوند ممکن ـ چطور اینکه در امکانش هم یک بحث دقیقی هست ـ و یا اینکه می‌شوند ضرورت. اما خود ماهیت فی‌حدنفسه لیست الا هی، الماهیةُ مِن حیث هی لیست الاّ هی، فقط خودش فی‌حدنفسه مطرح است، فقط در مرتبهٔ نفس الامریِ ذات، نه نفس الأمریِ خارج. در مرتبهٔ نفس الامری ذات است که حمل ذاتیات ماهیت بر ماهیت می‌شود ضرورت. اما در اینجا که مطلب ما امکان بالقیاس الی الغیر است، قطعاً آنچه متعلّق به مادهٔ قضیه است، و مادهٔ قضیه متعلَّق است و جهت به او تعلّق دارد وجود خارج است، یعنی وجود خارجی ماهیت است که جهت را می‌پذیرد و مادهٔ در قضایا را به خود می‌پذیرد. این به‌خاطر آن است، والا اگر شما وجود خارجی را برای ماهیت درنظر نگیرید، نه ضرورت حاکم است و نه امکان و نه امتناع. ماهیت، ماهیت است دیگر. شما هزارتا ماهیت در ذهنتان می‌آورید، حتی اجتماع نقیضین را در ذهنتان می‌آورید، أعدام را هم در ذهنتان می‌آورید، شریک الباری را هم در ذهنتان می‌آورید و هیچ مشکلی هم پیدا نمی‌کنید و سُر و مُر و گُنده هم در خیابان راه می‌روید! هزارتا شریک الباری هم در سرتان هست بعد هم در خیابان راه می‌روید. گفت:

بسیط زمین، سفرهٔ عام اوست *** بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست[1]

کافر و مشرک و مؤمن همه دارند از این سفرهٔ خدا می‌خورند و آن‌وقت خدا را هم لعنت می‌کنند. هم لعنتش می‌کنند و هم خلاف می‌روند و بعد هم از نعمت‌های خدا می‌خورند! خب کار خدا این است دیگر، یا ذاالجود و الکرم! این کار ما است و آن هم کار او. او کار خودش را می‌کند و ما هم کار خودمان را و ما هردو کار خودمان را می‌کنیم، ولی فردا معلوم می‌شود که چه کسی دست بالا را دارد! این مسئله مربوط به این قضیه است.

حالا در امکان بالقیاس الی الغیر صحبت در این است که وقتی شما وجود یک ماهیت را به‌لحاظ وجود یک ماهیت دیگر مدنظر قرار می‌دهید پس آن وجود ماهیت دیگر را در خارج مفروض می‌دانید؛ یعنی وجود یک ماهیت دیگر. یعنی اگر یک ماهیت دیگری بخواهد وجود پیدا کند، دراین‌صورت این ماهیت ما چه ارتباطی با آن دارد؟ آیا در ارتباط با این ممکن است یا واجب است یا ممتنع است؟ طبق قاعدهٔ علیت و معلولیت دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم: این با آن ممکن است. از دو حال خارج نیست: یا وجود ماهیت دیگر بنا بر ارجاع جمیع معالیل به علت ثالثه است. علت ثالث یعنی علت خارج از این دو، حالا ولو اینکه علت مرتبهٔ دهم باشد یا مرتبهٔ

---

[1] . بوستان سعدی، بخش ۱:
آدیم زمین، سفرهٔ عام اوست *** بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

صدم باشد. بنا بر ارجاع جمیع حوادث و بنا بر ارجاع جمیع افعال خارجی به علت العلل در اینجا، یا وجود این معلول خارجی موجب عدم اوست پس این می‌شود امتناع بالقیاس الی الغیر، یا موجب وجود اوست که این می‌شود واجب بالقیاس الی الغیر. یعنی وجود این موجب می‌شود ـ نه بالمباشره ـ و وجود این حکایت می‌کند بالوساطة در اینکه اگر این وجود بخواهد وجود پیدا بکند باید این شیء دیگر هم وجود پیدا بکند. معنای این وجوب بالقیاس الی الغیر است یا امتناع بالقیاس الی الغیر.

اشکال به امکان ذاتی بنا بر دلیل مرحوم آخوند بر خروج امکان بالقیاس الی الغیر

لعلّ لقائلٍ أن یقول: شما این مطلب را در امکان ذاتی هم همین‌طور باید مطرح کنید، به جهت اینکه هر ماهیتی فی‌حدذاته و فی‌حدنفسه به‌لحاظ وجود خارج اتجاه پیدا می‌کند به یکی از جهات ثلاث. ماهیت زید فی‌حدنفسه لا ممکنٌ و لا ممتنعٌ و لا واجبٌ. به‌لحاظ وجود خارجی ما می‌گوییم: این ماهیت زید یا ممکن است یا ممتنع است یا واجب است. به‌لحاظ وجود خارجی می‌گوییم و در آنجا هم این حرف را می‌زنیم. ما اصلاً امکان ذاتی نداریم، چون به‌لحاظ وجود خارج، یا این زید بالاخره در نفس الامر از شکم مادرش درمی‌آید یا درنمی‌آید، اگر درآمد خب می‌شود واجب بالغیر، اگر درنیامد این می‌شود ممتنع بالغیر. پس اصلاً ما امکان ذاتی نداریم، چون خود ماهیت فی‌حدنفسه اگر او را بخواهیم مدنظر قرار بگیریم هیچ کدام از جهات ثلاث بر او حمل نمی‌شود، چون الماهیة من حیث هی لیست الا هی، ماهیت خودش است. بنابراین جهتی که این ماهیت به‌خود می‌گیرد، یا ماده‌ای که در قضیهٔ خارجی به‌خود می‌گیرد، به‌لحاظ وجودش است. خب به‌لحاظ وجود هم، یا بالاخره این ماهیت وجود پیدا می‌کند بنا بر سلسلهٔ علیت، پس می‌شود واجب بالغیر، یا وجود امتناع برای او حاکم است پس می‌شود ممتنع بالغیر. روی حساب سلسلهٔ علیت ما اصلا امکان ذاتی نداریم.

جواب به اشکال فوق

جوابی که از این مسئله می‌توان داد این است که ما در این مسئلهٔ ذاتی، به خود این ماهیت بدون توجه به اشیاء دیگر نگاه می‌کنیم. یعنی وقتی که یک ماهیتی را مدنظر قرار می‌دهیم، در حمل وجود بر او نیاز به شیء دیگر نداریم. می‌گوییم: خود این ماهیت فی‌حدنفسه، صرف نظر از علتش و صرف نظر از مقارناتش و مصاحباتش، خود این ماهیت آیا استجلاب وجود می‌کند یا نه؟ می‌گوییم: نه. پس تساوی الطرفین است. خود این ماهیت زید فی‌حدنفسه، صرف نظر از سلسلهٔ علیت، یعنی خود این زید را در اینجا نگاه می‌کنیم می‌بینیم در ذهنمان تساوی الطرفین داشت. تساوی الطرفین است بالنسبه به وجود و عدم. حالا از نقطه نظر سلسلهٔ علیت، یا واجب است یا ممتنع است. ما این را قبول داریم، ولی بحث در امکان ذاتی‌اش است؛ یعنی ذات این

اصلاً به این می‌گویند امکان ذاتی، یعنی چشمت را از بقیه ببند، این معنای امکان ذاتی است. امکان بالغیر یعنی چشمت را به بقیه باز کن، چون بالغیر می‌گوییم، بالقیاس الی الغیر می‌گوییم. در امکان ذاتی ما چشممان فقط متمرکز بر خود ذات ماهیت است، خود این ذات ماهیت فی‌حدنفسه آیا جلب وجود می‌کند یا نه؟ می‌بینیم نه، جلب وجود نمی‌کند. اینکه دیگری، علت می‌آید به این وجود می‌دهد، به ذات این ربطی ندارد. دیگری، می‌خواهد علت به این بدهد یا ندهد، خود ذات فی‌حدنفسه متساوی الطرفین است بالنسبه به وجود و عدم. ما به این می‌گوییم: امکان ذاتی. اگرچه این به‌واسطهٔ علت می‌شود واجب بالغیر، آن یک بحث دیگر است. خود این مد نظر است. ولی بحث در این است که ما در امکان بالغیر و در امکان بالقیاس الی الغیر وجود دیگری را لحاظ می‌کنیم و وجود دیگر هم طبعاً باید وجود خارجش باشد. پس ما این را می‌خواهیم بگوییم: این وجود خارجیِ یک امر دیگر چه ارتباطی با آن دارد؟ می‌گوییم: اگر شما در آنجا به‌لحاظ امکان ذاتی به آن نگاه می‌کنید، یعنی چون او ممکن بالذات است پس دراین‌صورت باز ما در اینجا نمی‌توانیم این امکان بالقیاس را مدنظر قرار بدهیم، چون وجود را در آنجا لحاظ نکردیم. اگر وجود خارجی او را می‌خواهیم با این لحاظ بکنیم، تحقق وجود خارجی عبارت است از ورود در زیر سلسلهٔ علیت و معلولیت و این استجلاب وجود را برای این و یا عدم را برای این می‌کند. این هم مطلب دیگر که تمام شد.

عدم راهیابی مواد ثلاث در مرتبهٔ تقرر خود ماهیت

حالا صحبت در این است که مرحوم آخوند در اینجا اشاره به یک نکته می‌کنند و آن نکته و مقدمه‌اش را عرض می‌کنیم و بقیه‌اش برای فردا. و آن اینکه ایشان سه مرتبه در مراتب نفس الامر مدنظر قرار می‌دهند:

مرتبهٔ اول، مرتبهٔ خود ماهیت من حیث هی است. خود ماهیت یکی از مراتب نفس الامر است. البته می‌توانم بگویم که در اینجا کم‌لطفی شده که اختصاص به ایشان ندارد و آن این است که نفس الامر را همیشه بر واقعی که لباس وجود به‌خود گرفته اطلاق می‌کنند. واقعی که لباس وجود ندارد، به او نفس الامر نمی‌گویند. بنابراین به عدم مطلق، نفس الامر صدق نمی‌کند یا به اعدام، صدق نمی‌کند. امر یعنی عالم خارج، عالم خارج عالم وجود است. هر ماهیتی که لباس وجود بپوشد، حظّی از نفس الامر برده است و اگر لباس وجود نپوشد از نفس الامر حظّی نبرده است. ولی در اینجا آمده‌اند و قائل به یک نوع توسعه در مفهوم نفس الامر شده‌اند، و نفس الامر را بر هرچه که صدق مفهوم بر او می‌کند حمل کرده‌اند. حالا صرف نظر از اینکه خود ماهیت را در مرحلهٔ ماهوی ما مدنظر قرار بدهیم، به این نفس الامر می‌گویند، چون ماهیت بالاخره مفهومی از مفهومات است، أسد مفهومی از مفهومات است، زید مفهومی از مفهومات است؛ حالا این وجود خارج دارد یا ندارد بالاخره مفهوم که هست. این یک مرتبه.

مرتبهٔ دوم مرتبه‌ای است که این ماهیت در ذهن وجود پیدا می‌کند. این یک مرتبه‌ای قوی‌تر از نفس الامر است، چون ذهن در اینجا کارش تحلیل است. ذهن در اینجا محلِّل است. کار محلِّل می‌دانید چیست؟ محلِّل یعنی تحلیل کننده. البته این یک معنایش است، معنای دیگری هم دارد. محلِّل یعنی تحلیل می‌کند، تقسیم می‌کند، تجزیه می‌کند این ماهیت را به ماهیتی که در ذهن آمده، به وجودی که بر آن حمل شده و به انتزاع از آن وجودی که ذهن به او داده است. این می‌خواهد به این قسم تحلیل کند. می‌گوید: در اینجا درست است که زید در ذهن من آمده و فعلاً لباس وجود ذهنی به‌خود گرفته و اگر این لباس را به‌خود نمی‌گرفت من از زید چیزی را نمی‌فهمیدم، من از این مفهوم چیزی را نمی‌فهمیدم، ولی این را می‌گوید که من از این مفهوم، چیزی را نمی‌فهمیدم. اینکه می‌گوید: من از این مفهوم چیزی نمی‌فهمیدم، پس معلوم می‌شود بین این مفهوم و بین آن وجودی که موجب فهمش شده و موجب معلوم بالذات او شده در اینجا قائل به تفکیک شده است. خب این مرتبهٔ دوم که وجود ذهنی است، این را می‌گویند: یکی از مراتب نفس الامر.

می‌ماند مرتبهٔ سوم که مرتبهٔ وجود خارج است که شکی در او نیست، به او نفس الامر اطلاق می‌شود و او عبارت است از وجود خارجی زید و وجود خارجی اشیاء. حالا صحبت در این است که به کدامیک از مراتب این ماهیت، این جهات ثلاث حمل می‌شود؟ به ماهیتی که وجود لباس خارجی به‌خود گرفته مثل این کتاب یا به ماهیتی که لباس وجود ذهنی به‌خود گرفته یا به ماهیت در مقام تقرر به ذات خودش بدون توجه به لباس وجود ذهنی و به لباس وجود خارجی؟ به کدامیک از اینها مواد ثلاث حمل می‌شود؟

حالا ما از پایین به بالا می‌آییم. شکی نیست در اینکه ماهیتی که لباس وجود خارج به‌خود گرفته است یکی از این مواد ثلاث بر او حمل می‌شود. یعنی ماهیتی که در خارج محقق است، یا این وجود ذاتی برای اوست مثل باری تعالی، این می‌شود واجب بالذات، ـ یعنی ما به‌لحاظ خارج در اینجا این جهات را حمل می‌کنیم ـ یا وجود خارج برای او امتناع دارد این می‌شود امتناع بالذات یا امتناع بالغیر، یا اینکه این وجود خارج برای او تساوی الطرفین است که می‌شود امکان ذاتی. پس ماهیاتی که همهٔ این ماهیات در عالم خارج وجود دارند یا اینکه وجود ندارند ولی ممکن است وجود پیدا کنند، اینها در اینجا مشمول چه هستند؟ مشمول حکم به امکان بالذات هستند. این ماهیت را ما به‌لحاظ وجود خارجی در اینجا ملاحظه می‌کنیم، یعنی می‌گوییم: این وجود خارجی هیچ ضرورتی برای این ماهیت ندارد.

اگر خدا نمی‌خواست هیچ مسئله‌ای هم پیش نمی‌آمد. حالا ما سر خدا منت بگذاریم که بله، ما فلان هستیم! نه، خدا هم حالا لطف کرده و ما مصلحت را هم نمی‌دانیم چیست! گاهی اوقات آدم می‌گوید: خدایا، ما مصلحت این را نمی‌دانیم، این دیگر چه کاری بود که تو کردی؟! خدا می‌گوید: خب نباید هم بدانی! تو چه کسی هستی که بخواهی از مصلحت من مطلع شوی؟! می‌گویند: خدایا ما نمی‌دانیم که صدام را برای چه

درست کردی؟! اتفاقاً صدام خیلی مفید است! خیلی فوائد دارد! بله، صدام خیلی مفید است و خیلی فوائد دارد! حالا ما کاری به بی‌دینی و لامذهبی او نسبت به خودش و ارتباطش با مسائل خودش نداریم ولی بالاخره این یک موجودی است که در عالم خلق، خدا از او خوب استفاده می‌کند و خوب در کار خودش و در جریان خودش از او بهره‌برداری می‌کند! حالا می‌گویند: خدایا ما نمی‌دانیم این چه مصلحت است! مگر قرار است که همیشه ما بدانیم؟! مگر قرار است که ما بدانیم؟! بله، اگر ما هم می‌فهمیدیم که خدا می‌شدیم، دیگر بنده نبودیم! ما یک عقل داریم ـ تازه اگر داشته باشیم، اگر داشته باشیم این‌قدر کم است! حالا با این که به‌اندازهٔ یک پشه هست و پف بکنیم می‌رود، می‌خواهیم کل عالم وجود را بسنجیم؛ کل عالم! شما از پشت دیوار خانه ات خبر نداری، آن‌وقت می‌خواهی تمام سلسلهٔ عرشیه و فرشیه و ملائکه و عقول مجرده و فلان و همهٔ اینها را ارزیابی کنی! نه جانم، اگر داشته باشیم این‌قدر کوچک است، خیلی کوچک! من این را شوخی نمی‌کنم! جدی می‌گویم! واقعیت قضیه این است!

پشه کی داند که این باغ از کی ست *** کو بهاران زاد و مرگش در دی ست[1]

[این پشه در] باغی که درخت‌های هفت هزار ساله و هشت هزار ساله دارد [آمده است]. ما یک جا رفتیم که روی این درخت‌هایی که آنجا بود تابلو داشت که مثلاً ین درخت هشت هزار سال سن دارد، این سه هزار و پانصد ساله است، این شش هزار ساله است. حالا یک پشه بیاید و بالای این درخت بنشینید و بخواهد عمر این درخت را ارزیابی کند! تو دو ماه بیشتر مهلتت نیست چطور می‌توانی ارزیابی کنی و به خصوصیات این درخت پی ببری که کی آمده، چه حوادثی بر این درخت گذشته، چه بادهایی آمده، چه برف‌هایی روی آن آمده، چه باران‌هایی روی آن ریخته، چه تبرهایی به این خورده، چه بلاهایی بر سر این آمده است؟! این که مشخص نیست! این یک مسئله.

مطلب دیگر اینکه این وجود را ما در مرتبهٔ ذهن به او توجه می‌کنیم. آن وجودی که در مرتبهٔ ذهن آمده است، یعنی آن ماهیتی که در مرتبهٔ ذهن، لباس وجود به‌خود گرفته است، آن هم به یکی از آن جهات ثلاث در مرتبهٔ ذهن موجّه می‌شود: یا اینکه آن ماهیت که لباس وجود ذهنی گرفته است، این وجود برای او ضرورت داشته یا ضرورت نداشته یا امتناع داشته است. وجود ضرورت نداشته به‌لحاظ اینکه دیروز نبوده و فردا هم نخواهد بود، فقط در یک ثانیه شما یک ماهیتی را تصور کرده‌اید، پس وجود برای او ضرورتی نداشته است. امتناع هم نداشته بالاخره به‌خاطر اینکه شما تصورش را کرده‌اید. پس امکان بالذات می‌ماند؛ امکان ذاتی از نقطه نظر لباس وجود. این ماهیت در لباس وجود آمدن برای او امکان بالذات است و این هم مرتبهٔ دوم از مراتب

[1] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر دوم، ص ۱۶۲.

نفس الامر است. فقط مرتبهٔ اول می‌ماند که در مرتبهٔ اول که مرتبهٔ خود ماهیات است، در آن مرتبه مرحوم آخوند می‌فرمایند که هیچ کدام از جهات ثلاث بر ماهیت حمل نمی‌شود. چون ماهیت، ماهیتی است که نه لباس وجود خارجی دارد و نه لباس وجود ذهنی دارد. بنابراین خود [این ماهیت] فی‌حدنفسه، این ماهیت صرف نظر از وجود، نه ممکن است چون الماهیة من حیث هی لیست هی. وقتی که شما می‌گویید: حیوان ناطق، حیوان ناطق در او امکان نخوابیده است. انسان حیوان ناطق است، حیوانیت است و نطق است. دیگر حیوان و ناطق و امکان [نیست]، امکان دیگر در او نیست، مثل اینکه بگوییم: حیوان و ناطق و وجوب یا بگوییم: حیوان و ناطق و امتناع. پس در مرحلهٔ تقرر خود ماهیات، هیچ کدام از جهات ثلاث در آنجا راه ندارد. توضیح بیشتر إن‌شاءالله برای بعد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد